

واکاوی اصول تعامل اخلاقی پلیس با جامعه در آثار حسبه‌نویسان

محمدرسول ایمانی خوش‌خو*

چکیده

ارتقای سطح کمی و کیفی تعامل پلیس و جامعه که به افزایش سرمایه اجتماعی این سازمان منجر می‌شود، از دغدغه‌های مهم در مدیریت پلیس جامعه‌محور است. حاکم شدن اخلاق بر رفتار پلیس می‌تواند نقش مهمی در این زمینه داشته باشد. از سوی دیگر، در آثار دانشمندان اسلامی، عمده مباحث مربوط به نحوه تعامل مجری قانون با مردم، به منابعی مربوط است که به امر حسبه پرداخته‌اند و در خلال آن‌ها به فرد محتسب، توصیه‌هایی اخلاقی شده است؛ و لذا این آثار می‌توانند منابع مناسبی برای واکاوی اصول تعامل اخلاقی پلیس با جامعه، در جوامع کنونی باشند. در این نوشتار با رجوع به آثار حسبه‌نویسان، توصیه‌های اخلاقی آن‌ها به فرد محتسب به عنوان ضابط قانون، جمع‌آوری شده و با در نظر گرفتن مهم‌ترین وظایف سازمان پلیس در جوامع کنونی، نحوه کاربرد آن‌ها توسط این سازمان، تبیین شده است. در نتیجه این پژوهش، مشخص می‌شود که چهار اصل «صلابت و اقتدار»، «بی‌نیازی و غنا»، «تعهد و التزام عملی به قانون» و «ترحم و مهرورزی»، اصولی هستند که می‌توان آن‌ها را در توصیه‌های حسبه‌نویسان مشاهده کرد. در نگاه اول، برخی از این اصول، در تقابل با برخی دیگر به نظر می‌آیند، اما انجام یک تبیین مفهومی درست از معنای این اصول اخلاقی در تعامل پلیس و جامعه و نیز افزایش بصیرت پلیس در شناخت مورد و تشخیص اصل اخلاقی حاکم در هنگام تراحم این اصول، از جمله بایسته‌هایی هستند که می‌توانند مسیر را برای اجرایی شدن آن‌ها هموار کنند.

کلیدواژه‌ها: پلیس جامعه‌محور، تعامل پلیس و جامعه، اخلاق انتظامی، حسبه، محتسب.

* استادیار دانشگاه شهید بهشتی. (m_imanikhoshkhoo@sbu.ac.ir)

تاریخ دریافت: ۹۷/۱۰/۰۳؛ تاریخ پذیرش: ۹۸/۰۴/۲۴.

مقدمه

سازمان پلیس به عنوان یکی از نهادهای حکومتی که مسئولیت استقرار نظم و امنیت اجتماعی را به عهده دارد، برای انجام بهینه مسئولیت‌های محوله نیازمند کاوش برای یافتن راه‌هایی است که تعامل پلیس و جامعه را تقویت کند و از ظرفیت‌های اجتماعی برای اجرای بهینه قانون، بیشترین بهره را ببرد. به این منظور، اخلاق این ظرفیت را دارد که تعامل پلیس و جامعه را از ارتباطی تعریف‌شده در چهارچوب قانون به ارتباطی در قلمرو وجدان توسعه دهد و برای آن پشتوانه عاطفی و قلبی فراهم کند.

تعامل ارتباطی پلیس و جامعه از جمله موضوعاتی است که در مدیریت پلیسی جامعه‌محور نقشی اساسی دارد و مشارکت‌دهی مردم در پیشگیری و حل مسائل جرم‌خیز از جمله اهداف اصلی این گونه از مدیریت پلیسی است (همتی، ۱۳۸۶: ۱۳۵). این امر مهم که از طریق انتقال اطلاعات مفید میدانی به پلیس از سوی جامعه و دریافت رهنمودهای لازم از پلیس به انجام می‌رسد، زمانی تسهیل می‌شود که جامعه پلیس را نهادی در خدمت مردم و دغدغه‌مند مشکلاتی بداند که جامعه با آن روبه‌رو است. اگر جامعه احساس کند که پلیس به جای منفعت‌محوری، مهرورزی را و جهت فعالیت‌های خود قرار داده، همکاری با پلیس را تلاشی برای بهبود وضعیت اجتماعی خویش دیده، در مشارکت هر چه بیشتر با پلیس تردیدی به خود راه نمی‌دهد. به منظور رسیدن به این امر، پرداختن به اخلاق انتظامی و استخراج مهم‌ترین اصول حاکم بر این حوزه و حل مسائل بغرنجی که از تعارض این اصول حاصل می‌شود، می‌تواند به عنوان بخشی از فرایندی تلقی شود که در اخلاقی کردن سازمان پلیس و حاکم کردن اخلاق در تعاملات آن با جامعه، نقش بسزایی دارد.

برای بررسی و استخراج مهم‌ترین اصول اخلاق انتظامی، آثار حسبه‌نویسان که به تشریح وظایف عاملان حسبه پرداخته‌اند، می‌تواند راهگشا باشد. در گذشته نظام حسبه به عنوان نهاد حکومتی متکفل حسن اجرای قانون شرع توسط مشاغل و فعالان مختلف اجتماعی بود و با ملاحظه اهم وظایف این نهاد، روشن می‌شود که دست‌کم بخشی از وظایف سازمان پلیس در جوامع کنونی با وظایف نهاد حسبه همپوشانی می‌کند. این نهاد بنا بر شواهد

تاریخی در قرن چهارم و احتمالاً در قرن سوم در کنار نهادها و دوایی همچون دایره قضا وجود داشته است (مطهری، ۱۳۹۵: ۱۹۲/۲۰)؛ اما از زمان صفویه به بعد این نهاد رو به افول گذاشت و وظایف آن تجزیه شد و بیشتر به سمت یک نهاد دینی سوق یافت. در همین دوران بود که در فقه شیعی و در آثار بزرگانی همچون شیخ انصاری اصطلاح «حسبیه» رواج یافت (صرامی، ۱۳۷۷: ۲۸). از سوی دیگر از حیث حکومتی وظایفی که در دایره احتساب شمرده می‌شد، همچون نظارت بر پاکیزگی شهرها و نظافت اماکن و معابر به داروغه و کلانتر واگذار شد و وظیفه محتسب به چهارچوب کنترل خرید و فروش در بازار محدود شد. در اواخر حکومت ناصرالدین شاه، دایره احتساب که در نیروی ضبطیه ادغام شده بود و زیر نظر شهربانی اداره می‌شد، مجدداً مستقل شد؛ اما چیزی از آن باقی نمانده بود تا این که سرانجام در تیرماه ۱۳۱۹ ش، با تشکیل دادگستری و تصویب قانون امور حسبی، وظایف محتسب که به نظم و عزل قیم برای صغار بر وصیت وارث محدود شده بود، به رؤسای دادگاه‌ها محول شد و برای همیشه نام محتسب از صحنه اداری و قضایی ایران محو شد (رفیعی، ۱۳۸۰: ۱۷۲-۱۷۳).

در این نوشتار ابتدا به معرفی مهم‌ترین آثاری که به شرح وظایف محتسب پرداخته‌اند، خواهیم پرداخت و در ادامه در ذیل چند اصل، مهم‌ترین توصیه‌هایی را که حسبه‌نویسان به شخص محتسب داشته‌اند، از نظر خواهیم گذراند. سعی نویسنده در این معرفی بر آن است که با در نظر داشتن ضرورت‌هایی که سازمان پلیس در عصر جدید با آن روبه‌رو است، این اصول اخلاقی را به گونه‌ای معرفی کند که در ترسیم خط مشی کلی برای تعامل سازمان پلیس با جامعه به کار آید.

حسبه و حسبه‌نویسان

حسبه اسم مصدر و از ریشه «حسب» به معنای شمارش است و در اصطلاح در معانی متعددی همچون طلب اجر، نیکویی در تدبیر و اداره امور و خیرجویی کردن و انکار و خرده‌گیری بر کار زشت کسی نیز به کار رفته است (صرامی، ۱۳۷۷: ۲۰). در اصطلاح فقهی، «امور حسبیه» به تکالیف یا وظایفی اطلاق می‌شود که می‌دانیم شارع مقدس هرگز به

ترک آن‌ها راضی نیست و چنانچه کسی به انجام آن‌ها اقدام نکند، بر خلاف رضایت شارع بر زمین خواهد ماند؛ همچون نظارت بر احوال صغار و محجوران و اجرای وصیت متوفیان (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۶: ۵۲۳)؛ افا از حیث تاریخی، در گذشته محتسب کسی بود که از ناحیه حکومت، مأمور برپاداشتن معروف و جلوگیری از منکر بود. با این همه، دایره مفهومی معروف و منکر در آن زمان، بسی گسترده‌تر از آنی است که امروز به ذهن تبادر می‌کند. برای مثال، عدم رعایت قوانین و ضوابط شرعی و قانونی در حوزه بازار و رفتار مشاغل، از جمله منکرات بود و وظیفه محتسب دخالت در این امور و انجام برخورد لسانی و در صورت لزوم، برخورد عملی با آن‌ها بود. بر این اساس، می‌توان گفت وظایف بخش‌هایی از نظام حکومتی در عصر جدید همچون شهرداری و شهربانی، با وظایف محتسب همپوشانی دارد و می‌توان گفت آنچه امروز در قانون از جمله وظایف قانونی نیروی انتظامی شمرده شده، مانند مبارزه با منکرات و فساد، پیشگیری از وقوع جرم، کشف جرایم و بازرسی و تحقیق، حفظ آثار و دلایل جرم، دستگیری متهمان و مجرمان و جلوگیری از فرار و اختفای آن‌ها همگی جزو وظایفی است که با عنوان تجسس و براندازی منکرات، برای محتسب برشمرده شده است (صرامی، ۱۳۷۷: ۱۶۱).

با نظر به همپوشانی بخشی از وظایف نیروی انتظامی و نظام حسبه در گذشته، مطالعه نظام حسبه می‌تواند مورد مناسبی برای استخراج اصول حاکم بر آن و از جمله، اصول حاکم بر رفتار سازمانی عاملان آن باشد. برای این منظور، بررسی کتب و منابعی که عهده‌دار تعیین وظایف محتسب هستند، راهکار مناسبی است. در مورد پیشینه حسبه‌نویسی در جوامع اسلامی باید گفت در میان آثار شیعی کمتر می‌توان به اثر مستقلی در این زمینه دست یافت و مطالب مربوط به حسبه، عمدتاً در ذیل باب امر به معروف و نهی از منکر در کتب فقهی طرح شده و علت نیز آن بوده که اساساً به نظام حسبه به عنوان یک نهاد یا سازمان حکومتی نگریسته نشده و شاید یکی از دلایل آن، دوری فقها و صاحب‌نظران شیعی از مناصب حکومتی بوده است (همان: ۲۸). شاید در دوره متأخر مهم‌ترین اثر شیعی که در آن، حسبه را با همان مفهوم متداول آن در سنت اسلامی بتوان یافت، کتاب *ولایة الفقیه و فقه الدولة*

الاسلامی اثر حسینعلی منتظری است. در این اثر، به امر به معروف و نهی از منکر به عنوان یک وظیفه حکومتی نگریسته شده و بیانی فشرده از نهاد حسبه و تاریخچه آن در حکومت اسلامی نیز بیان شده است.

اما در آثار اهل سنت، حسبه به عنوان یکی از نهادهای حکومتی یا ولایات دینی، از دیرباز در کتاب‌های مربوط به احکام سلطانیه و مانند آن مطرح بوده است. برای مثال، ابوالحسن علی بن حبیب ماوردی (۴۵۰ق) در کتاب *احکام السلطانیة* که در آن شیوه اداره حکومت را متناسب با ویژگی‌های عصر خود با زمینه‌های گوناگون آن بیان می‌کند، بخشی را به احکام حسبه اختصاص داده است و حسبه را امر به معروف و نهی از منکر می‌داند. هرچند محمدبن حسین فراء در کتابی با همین نام (*احکام السلطانیة*) که از حیث محتوا از اثر ماوردی اقتباسات فراوانی کرده، هرچند حسبه را امر به معروف و نهی از منکر می‌داند، بین محتسب و شخصی که به صورت تطوعی به این امر اقدام می‌کند، تفاوت‌های نه‌گانه‌ای را برمی‌شمرد که از جمله مهم‌ترین آن‌ها این است که محتسب منصوب از ناحیه حکومت است و لذا می‌تواند تعزیر کند، اعوان و انصار استخدام کند و از بیت‌المال ارتزاق کند (فراء، ۱۴۰۶: ۲۸۴-۲۸۵). علاوه بر ماوردی، غزالی (۵۰۵ق) نیز در *احیاء علوم الدین* به وظایف شخص محتسب پرداخته است. در کنار این افراد، دانشمندان دیگری نیز بوده‌اند که به نحو مستقل در باب حسبه قلم زده‌اند و آثاری را بر جای گذاشته‌اند. از جمله مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به ابن تیمیه (۷۲۸ق) در کتاب *الحسبة*، ابن‌قیم جوزیه (۷۵۱ق) در *الطرق الحکمیة*، شیزری (۷۷۴ق) در *نهایة الرتبة فی طلب الحسبة* و ابن‌اخوه (۷۲۹ق) در *معالم القربة فی احکام الحسبة* اشاره کرد. ضمن این‌که برخی از ایشان مانند ابن‌اخوه و شیزری در حکومت‌های اسلامی دوران خود، سمت محتسب نیز داشته‌اند.

در ادامه گزارشی از مهم‌ترین آراء حسبه‌نویسان فوق در خصوص تعامل اخلاقی محتسب با مردم بیان خواهد شد تا از رهگذر آشنایی با مهم‌ترین دغدغه‌های تاریخی اندیشوران اسلامی در حوزه تعامل ضابطان قانون با مردم، بتوانیم به برداشتی کاربردی از این اصول در حوزه تعامل ارتباطی پلیس و جامعه دست یابیم.

اصول اخلاقی در تعامل محتسب با مردم

در کتب مربوط به حسبه و نیز در ابواب مربوط به امر به معروف و نهی از منکر در کتب فقهی و اسلامی، شرایط و آدابی برای شخص محتسب به عنوان ضابط حکومت ذکر شده است که امروزه می‌توانیم آن‌ها را به‌مثابه اصولی در نظام‌نامه اخلاق انتظامی به شمار آوریم و به فعالان این حوزه به‌ویژه بخشی از آن که در تعامل بیشتری با مردم هستند، آن‌ها را توصیه کنیم. این اصول عبارتند از:

صلابت در برخورد با متخلفان

ابن‌اخوه در در مورد شرایط محتسب می‌نویسد: «شخص محتسب باید فردی صاحب رأی، دارای شجاعت، دلیری و خشونت در دین باشد» (ابن‌اخوه، ۱۴۰۸: ۵۲). فراء نیز همین مطلب را عیناً در احکام السلطانیة خود نقل می‌کند (فراء، ۱۴۰۶: ۲۸۵). با نظر به سیاق کلام و در نظر گرفتن دیگر ویژگی‌هایی که برای شخص محتسب ذکر شده، مشخص می‌شود که ایشان از عبارت «خشونت در دین»، صلابت و قاطعیت در اجرای قانون شرع و احکام دینی در برخورد با متخلفان را اراده کرده‌اند. در حقیقت، آنچه مطمح نظر آن‌ها بوده، این است که محتسب به عنوان مجری قانون دین و شریعت، باید در برخورد با منکرات، صلابت و اقتدار لازم را داشته باشد و نباید بر اثر ترس از فرد یا گروهی، از کنار جرم و منکر بگذرد و از برخورد با مرتکب جرم، سر باز زند. لذا نباید از اصطلاح «خشونت»، خشونت رفتاری و کلامی را برداشت کرد و چنین پنداشت که لزوماً شخص مجری قانون باید با متخلفان، از کلام توهین‌آمیز و یا رفتار خشونت‌آمیز استفاده کند. دلیل این مطلب این است که در آثار حسبه‌نویسان، به شخص محتسب مهرورزی و ترحم نسبت دیگران نیز توصیه شده است که در قسمت بعد به آن پرداخته خواهد شد و این نشانگر این است که لازم است بین صلابت در اجرای قانون و انتخاب شیوه مناسب گفتاری و رفتاری برای تأمین این هدف، فرق گذاشت.

اما توصیه به صلابت در اجرای قانون را می‌توان توجیه کرد که هر قانونی برای تأمین مصالحی جعل و تشریح می‌شود و تحقق این اهداف، محتاج وجود ضابطانی است که ناظر

بر اجرای قانون و متکفل برخورد با متخلفان از قانون باشند. طبیعتاً نرم‌خویی در این حوزه، اگر به معنای کوتاه آمدن و مماشات با قانون‌شکنان باشد، با حکمت اصلی جعل قانون ناسازگار است و مورد تأیید هیچ فهم سلیمی نیست. به همین جهت ابن‌رشد نیز در نظام الحسبه در علت این شرط برای محتسب می‌نویسد که ولایت و مقام حسبه، جایگاه و مقامی است که باید هیبت و شکوه و سلطه سلطان را داشته باشد؛ چراکه باید منصرف‌کننده اهل منکر از انجام منکر باشد و آن‌ها را به دوری و پرهیز از منکر وادارد (قرنی، ۱۴۱۵: ۹۹/۱).

با مشاهده حکمت برخورد قاطعانه با متخلفان، روشن می‌شود که بازدارندگی و منصرف کردن از جرم، مهم‌ترین هدفی است که از برخورد بدون اغماض با متخلفان مدنظر بوده و به آن توصیه شده است؛ اما اگر مشخص شود که در مواردی استفاده از عنصر اغماض می‌تواند چنین هدفی را محقق سازد و مهرورزی می‌تواند نتیجه بهتری به همراه آورد، آن مورد خاص می‌تواند محکوم اصل اخلاقی دیگری قرار گیرد. در این باره در پایان نوشتار به نحو مبسوط‌تری خواهیم پرداخت.

نکته دیگری که از عبارت فوق، برداشت می‌شود، این است که اقتدار مجری قانون، اقتداری محدود و مضیق و در چهارچوب الزامات قانونی و به جهت وادار کردن مردم به تبعیت از قانون است. چنین اقتداری را اگر بخواهیم بر اساس تقسیمات سه‌گانه ماکس وبر بسنجیم (شجاعی زند، ۱۳۷۶: ۵۲)، اقتداری دموکراتیک است که قانون در اختیار وی قرار داده است و تنها زمانی وجه قانونی و اخلاقی دارد که در حیطه تعریف‌شده به کار آید. آفتی که ممکن است گریبانگیر شخص صاحب چنین اختیاری شود، این است که از خاستگاه اقتدار خویش غافل شود و بیرون از مرزهای قانونی، از آن استفاده کند. نتیجه چنین سوء کاربردی آن می‌شود که شخص صاحب اقتدار در همه حالات برای خود نسبت به هم‌نوع، حالت استعلایی احساس می‌کند و در دام کبر و خودبزرگ‌بینی فرو غلطد و به دیگران به دیده تحقیر بنگرد.

برخورد مهربانانه

از شرایط و آدابی که حسبه‌نویسان برای شخص محتسب ذکر کرده‌اند، این است که با مردم با مهربانی و با رفق و مدارا رفتار کند. برای مثال، شیزری در *نهایة الرتبة فی طلب*

الحسبه می نویسد: «شخص محتسب هنگام تعامل با مردم باید جانب نرم‌خویی و حلم و شکیبایی را رعایت کند و برای عقوبت آن‌ها عجله‌ای نداشته باشد و هر شخصی را به مجرد ارتکاب اولین گناه مؤاخذه نکند و به اولین لغزش عقاب نکند؛ چراکه خلاق به جز انبیاء معصوم نیستند» (قرنی، ۱۴۱۵: ۱/۱۲۴).

ابن‌اخوه نیز در مورد این ویژگی شخص محتسب می نویسد:

«نشانه شخص محتسب باید مهربانی، قول نرم، خوش‌رویی و اخلاق سهل در امر و نهی مردم باشد؛ چراکه این امر در به دست آوردن قلوب و رسیدن به مقصود، نتیجه‌بخش‌تر است؛ همان‌گونه که خداوند تبارک و تعالی به پیامبر خود ﷺ فرمود: «همانا به واسطه رحمت خداوند بود که برای آن‌ها نرم شدی و اگر تندخو و سنگدل بودی، از حول تو پراکنده می‌شدند»؛ و نیز تندخویی و غلظت در نهی از امور، چه بسا خود باعث سوق دادن به معصیت می‌شود و موعظه همراه با خشونت باعث تنفر قلوب می‌شود (ابن‌اخوه، ۱۴۰۸: ۶۰).

غزالی نیز در *احیاء العلوم* یکی از صفات محتسب را خوش‌خویی دانسته و مجرد دانش و تقوا را بی‌نیازکننده از آن نمی‌داند. وی می‌نویسد:

«و اما خوش‌خویی، تا لطف و رفق به جای تواند آورد؛ و آن اصل باب و اساس آن است و علم و ورع در آن بسنده نباشد؛ چه، خشم چون انگیخته شود، مجرد علم و پرهیزگاری در قمع آن بسنده نباشد تا در طبع قبول آن به خوش‌خویی نبود... و بدان محتسب صبر تواند کرد بدانچه بدو رسد برای دین خدای عزوجل؛ و الا چون عرض او یا نفس او به دشنام با لت (سیلی) برنجانند، حسبت فراموش کند و از دین خدا غافل شود و به نفس خود مشغول شود؛ بل باشد که به ابتدا برای طلب نام و جاه بر آن اقدام نماید» (غزالی، ۱۳۶۶: ۲/۷۱۹).

از کلمات حسبه‌نویسان می‌توان برداشت کرد که مراد آن‌ها از مهرورزی، عدم خشونت در اعمال قانون است و این با اصل صلابت و خشونت در دین که در قسمت قبل توصیه شد، تعارضی ندارد؛ چراکه مقصود از خشونت در آن‌جا عدم سهل‌انگاری در اجرای احکام دین بود و در این قسمت، به شیوه اعمال آن توجه شده و به عدم استفاده از خشونت در

اعمال شرع و قانون توصیه شده است.

تأکید بر مهرورزی و عدم استفاده از خشونت در تعامل با مردم توسط ضابطان قانون و از جمله پلیس را می‌توان از دو منظر بررسی کرد: از سویی رعایت اصول اخلاقی در رفتار و گفتار با مجرمان به عنوان عامل بازدارنده‌ای عمل می‌کند که می‌تواند مجرمان را از ارتکاب جرم‌های بعدی باز دارد؛ و از سوی دیگر، مهرورزی با عموم مردم، انگیزه مشارکت با سازمان پلیس را در آن‌ها بالا می‌برد.

در خصوص کارکرد اول باید گفت در نظریه‌ای در خصوص علت ارتکاب جرم، که به نظریه «برچسب زنی» مشهور است، اثبات شده که اگر به شخصی به دلیل انجام یک رفتار برچسب زده شود و به آن شناخته شود، ممکن است در آینده بر اساس همان عنوان رفتار کند. لذا همین که فرد مجرمی خود را انسان مجرم و منحرف بشناسد و بداند که مردم او را به عنوان شخصی منحرف می‌شناسند و از او دوری می‌گزینند، مایل می‌شود تا به افرادی که این برچسب بر آن‌ها نیز زده شده بپیوندد (بیانلو، ۱۳۹۰: ۱۴۰). حال اگر در گفت‌وگو با مجرم از جملات و واژگانی استفاده شود که توهین‌آمیز و ناظر به جرم ارتكابی وی باشد، همین مسأله او را به سمت ارتکاب‌های بعدی سوق می‌دهد؛ اما اگر گفتار و رفتار ضابط قانون، انسانی و اخلاقی باشد باعث می‌شود مجرم کماکان خود را انسانی بداند که دچار خطا شده است و احساس کند که جامعه و نهاد اقتدار، به‌رغم اطلاع کامل از جرم انجام گرفته، مقام انسانی وی را نادیده نگرفته و با وی برخوردی انسانی داشته، خود به سرزنش خویش می‌پردازد و از این‌که به دایره مجرمان نزدیک شده، خود را ملامت می‌کند. با این حال، ممکن است از ترحم و مهربانی در تعامل با تخطی‌کنندگان از قانون معنای وسیع‌تری اراده شده و اغماض و چشم‌پوشی نیز از مصادیق مهرورزی شمرده شود. به عنوان شاهدی بر این تفسیر می‌توان به کلامی از امیرمؤمنان علیه السلام اشاره کرد. آن حضرت در نامه خود به مالک اشتر که از طرف ایشان والی مصر و صاحب اقتدار قانونی بود، می‌خواهد قلب خود را از محبت به مردم آکنده کند و در مقابل خطاهای ایشان با اغماض و چشم‌پوشی رفتار کند. ایشان چنین می‌نویسند:

مهربانی با مردم را پوشش دل خویش قرار ده، و با همه دوست و مهربان باش... اگر لغزشی از آنان سر می‌زند یا علت‌هایی بر آنان عارض می‌شود، یا خواسته و ناخواسته، اشتباهی مرتکب می‌شوند، آنان را ببخشای و بر آنان آسان گیر، آن گونه که دوست داری خدا تو را ببخشد و بر تو آسان گیرد. همانا تو از آنان برتر، و منصوب‌کننده‌ات از تو برتر، و خدا بر آن کس که تو را فرماندار مصر قرار داده، والاتر است (نهج البلاغه، ۱۴۱۴: ۴۲۷).

ممکن است از این کلام برداشت شود که اغماض و چشم‌پوشی، اصل عامی است که می‌توان به ضابط قانون در برخورد با تمامی مجرمان توصیه کرد، در حالی که حکمت وضع قانون این برداشت را بر نمی‌تابد. تفسیر معقول اصل مهرورزی در تعامل با مجرمان می‌تواند به این شکل باشد که مجرمان را می‌توان به دو گروه تقسیم کرد: برخی مجرمان به عادت هستند؛ یعنی به جرم و نقض قانون خو کرده‌اند و به مجرمی حرفه‌ای بدل شده‌اند. در مورد این افراد، چشم‌پوشی و اغماض نه‌تنها در برگشت‌پذیری ایشان تأثیری نخواهد داشت، بلکه آن‌ها را جری‌تر خواهد کرد. اما گروهی از نقض‌کنندگان قانون، مجرمان عادی هستند؛ یعنی افرادی هستند که به ناچار و یا از روی جهل، احیاناً جرمی را مرتکب شده‌اند. در مورد این افراد شاید اغماض هوشمندانه بتواند در اصلاح و بازداشتن از ارتکاب‌های بعدی مؤثر باشد. در کلام امیرمؤمنان علیه السلام نیز بیان شده است که والی و مجری قانون باید با رعیت و عموم مردم مهربان باشد و از خطاهای احتمالی آن‌ها درگذرد. رعیت و عموم مردم، اگر مرتکب خطایی شوند، داخل در همان مجرمان عادی خواهند بود که اعمال مهرورزی می‌تواند در مورد آن‌ها سودمند باشد.

در سال‌های اخیر و در هنگامه وقوع اعتراضات صنفی و دانشجویی، به‌خوبی می‌توان مصادیقی از کاربست مهرورزی و شیوه‌مدارا با مجرمان عادی و معترضان توسط نیروی انتظامی را مشاهده کرد و نتایج حاصل از آن را در کنترل ناآرامی‌های اجتماعی دید. آنچه در این تجربه‌ها شایان توجه است، این است که ناجا به مفاهیمی همچون پیشگیری اجتماعی، پیشگیری انتظامی، میانجی‌گری میان طرفین منازعه، ساماندهی و انتظام‌بخشی عنایت

ویژه‌ای کرده و به جای سرکوب اولیه و مقابله فیزیکی، به گفت‌وگو با معترضان و انتقال خواسته‌های صنفی آنان به مسئولان مربوط، همدلی و احترام متقابل و حفاظت از حریم طرفین روی آورده است. هرچند در شرایطی که به حضور محکم و مقتدرانه نیروی انتظامی نیاز بوده نیز بدون هیچ‌گونه مماشات و ملاحظه‌کاری، حفظ آرامش و امنیت عمومی اصل قرار گرفته و اخلاص‌گران تحویل مراجع قانونی شده‌اند (معاونت اجتماعی ناجا، ۱۳۸۵: ۲۱۳ و ۲۱۴). در این جا است که نقش پلیس به عنوان مرجعی فعال در تشخیص موضوع و گزینش بهترین شیوه در کنترل جرم و انتخاب گزینه‌های مختلف برای اعمال اقتدار خود نمایان می‌شود.

اما در مورد نقش مهرورزی در جلب بیشتر مشارکت عموم مردم برای پیشگیری از وقوع جرم و حل مسائل جرم‌خیز باید دانست که حل این مسائل توسط پلیس جامعه‌محور، پیش از هر چیز در گرو اطلاع پلیس از این مسائل است و آگاهی از این مسائل نیز بسته به میزان اعتمادی است که جامعه به سازمان پلیس دارد. متأسفانه یکی از معضلاتی که سازمان پلیس در بسیاری از کشورها با آن مواجه است، عدم رغبت بزه‌دیدگان به گزارش جرایم است. بدیهی است هرچه مراجعه بزه‌دیدگان به پلیس و گزارش از بزه انجام‌شده بیشتر باشد، اشراف پلیس بر جرم‌های انجام‌گرفته بیشتر خواهد بود و توانایی آن برای کنترل جرم و پیشگیری از وقوع جرم در آینده نیز افزایش خواهد یافت. در ریشه‌یابی این معضل، در تحقیقاتی در داخل کشور، در کنار عواملی همچون فقدان مدارک کافی، حفظ آبرو و حیثیت خود، عدم امید به نتیجه‌بخش بودن گزارش جرم به پلیس، عامل عدم اعتماد به پلیس نیز دیده می‌شود (توجهی، ۱۳۸۷: ۷۹). اگرچه نقش این عامل نسبت به عوامل دیگر به مراتب کمتر است، اما از آن جا که تمرکز پلیس نه تنها بر جرم، بلکه بر مسائلی است که می‌توانند زمینه‌ساز وقوع جرم در آینده باشند، هر چه پلیس بتواند با افزایش سرمایه اجتماعی خود، بر اطمینان و اعتماد بزه‌دیدگان و بلکه عموم مردم بیفزاید و رغبت مضاعفی برای همکاری با پلیس در شهروندان ایجاد کند، به همان میزان در حل مسائل جرم‌خیز موفق‌تر خواهد بود و لذا می‌توان گفت همکاری مستقیم مردم و نهادها با سازمان پلیس و ارائه گزارش‌ها و

متعاقباً دریافت راه‌حلّ و کاربست آن، ارتباط مستقیمی با میزان اعتماد آن‌ها به سازمان پلیس و صادقانه دانستن بازپرسی پلیسی دارد. در تحقیقی به منظور یافتن میزان تأثیر احترام به حقوق شهروندی توسط فعالان حوزه پلیس در کشف جرایم، از ۶۱ نفر از صاحب‌نظران و کارشناسان کشف جرایم فرماندهی انتظامی استان قم نظرسنجی شد و این نتیجه به دست آمد که از میان شاخص‌های ده‌گانه احترام به حقوق شهروندی، پس از امانت‌داری پلیس نسبت به اظهارات شاکی و متهم، صداقت داشتن پلیس نسبت به شهروندان، در جایگاه دوم قرار دارد (پارارشدی، ۱۳۹۱: ص ۵۴).

به نظر می‌رسد که برای بررسی و شناسایی دقیق‌تر نقش مهرورزی در جلب اعتماد و مشارکت عمومی می‌توان رابطه گروه‌های مختلف اجتماعی با سازمان پلیس را در قالب مشاوره‌دهنده و مشاوره‌گیرنده تعریف کرد. در این مدل، پلیس از جامعه می‌خواهد مسائلی را که در محل زندگی آن‌ها رفتار مجرمانه بوده و یا زمینه‌ساز رفتار مجرمانه تلقی می‌شوند، به عنوان یک معضل و مسأله به پلیس گزارش دهند و راه‌حلّ مناسب را دریافت کنند. اما در این‌جا مشکلی نمایان می‌شود مبنی بر این‌که مشاوره در ذات خود ماهیتی توصیفی دارد و برای ملزم کردن شخص مشاوره‌گیرنده برای طرح مشکل و کاربست راه‌حلّ پیشنهادی، هیچ الزام و اجباری نمی‌توان انجام داد. از این رو، باید به دنبال راهکاری بود که بتواند برای طرح مشکل و تبعیت از توصیه مشاور در مشاوره‌گیرندگان، الزامی دورنی ایجاد شود. به نظر می‌رسد با رجوع به فرهنگ دینی و توصیه‌های معصومین علیهم‌السلام در خصوص شیوه‌هایی که می‌تواند تبعیت از توصیه مشاور را به امری دورنی تبدیل کند، بتوان انجام مشاوره‌های صادقانه و خیرخواهانه و اصطلاحاً، مشاوره‌های «ناصرانه» را پیشنهاد داد.

در روایات اسلامی از جمله مواردی که مؤمنان به نصیحت یکدیگر امر شده‌اند، نصیحت در هنگام مشاوره است. کثرت روایات در این زمینه موجب جعل اصطلاحی توسط محدثان و فقها مبنی بر «نصح المستشیر» شده است. در روایتی از امام صادق علیه‌السلام آمده است: «مَنْ اسْتَشَارَ أَخَاهُ فَلَمْ يَنْصَحْهُ مَحْضَ الرَّأْيِ، سَلَبَهُ اللَّهُ عِزًّا وَ جَلًّا رَأْيَهُ؛ هرکس از برادر دینی خود طلب مشاوره کند و او با انگیزه خالص، به او مشاوره ندهد و نصیحت نکند، خداوند رأی و

نظر او را خواهد گرفت» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۰۲/۷۲). «نصح» در اصل لغت به معنای خلوص و پاکیزگی از هرگونه شائبه است (جوهری، ۱۴۰۷: ۲۹۱/۱). از این رو، وقتی گفته می‌شود فلانی را نصیحت کردم، به این معنا است که در کلام خود، اخلاص و صداقت داشتم (زبیدی، ۱۴۱۴: ۲۳۰/۴). نظر به پیچیدگی این واژه، برخی بر این باورند که این امکان نیست که بتوان کلمه واحدی را به عنوان معادل معنایی این واژه یافت، بلکه معنای آن عبارت است از اراده خیر برای شخص نصیحت شونده (ابن اثیر، ۱۳۶۴: ۶۳/۵). به عنوان جمع‌بندی معنای این واژه می‌توان گفت «نصح» به معنای خالص بودن از هرگونه اضافه و پیرایه است، حال اگر این واژه ناظر به حال گوینده کلام باشد، به معنای داشتن انگیزه پاک و خالص است و اگر ناظر به کلام باشد، به معنای نزاهت کلام از دروغ و سخن است. نتیجه آن‌که مشاور ناصح کسی است که در دادن اطلاعات به مشاوره‌گیرنده، انگیزه‌ای جز مهرورزی و خیرخواهی ندارد؛ و ثانیاً در مشاوره خود صادق است و تمام جدّ و جهد خود را در دادن اطلاعاتی دقیق و کامل به شخص مراجعه‌کننده به کار می‌گیرد. حال اگر راهبرد کلی پلیس در تعامل با جامعه بر اساس مهرورزی و خیرخواهی تنظیم شود، آن‌گاه جامعه مطمئن خواهد بود که پلیس در پروسه کسب و انتقال اطلاعات، انگیزه‌ای جز خیرخواهی ندارد و به عنوان ناصحی دلسوز، از این اطلاعات نه در جهت منافع شخصی و به ضدّ مردم، بلکه در جهت تأمین امنیت عمومی و استقرار نظم بهره خواهد برد.

داشتن روحیه غنا و بی‌نیازی

از جمله اموری که شخص محتسب را در اجرای احسن وظایف محوّل یاری می‌رساند و بدین جهت مورد توصیه و سفارش بوده است، تقویت روحیه غنا و بی‌نیازی و عدم طمع‌ورزی به مایملک افرادی بود که بر آن‌ها احتساب می‌کرد. اهمیّت این مسأله از آن جهت است که بخشی از وظایف شخص محتسب، به نظارت بر بازار و رصد کردن فعالیت‌های اقتصادی صاحبان مشاغل و اصناف مربوط می‌شد تا از دایره انصاف و شرع خارج نشوند. از آن‌جا که تأمین مایحتاج شخص محتسب با مکاسب مختلف گره خورده بود، در نتیجه، امکان داشت شخص محتسب به جهت منافع شخصی، در برخورد با برخی

کسبه متخلف دچار نوعی اغماض شود، لذا ابن‌اخوه شخص محتسب را به «تقلیل العلائق» و کم کردن تعلقات و توقعات توصیه کرده، می‌نویسد:

از بعضی مشایخ نقل شده که گربه‌ای داشت و هر روز از قصاب برای وی تکه‌گوشتی می‌گرفت تا این‌که روزی از قصاب منکری دید. وی ابتدا گربه خود را از خانه بیرون کرد و آن‌گاه برای احتساب به دکان قصاب رفت. قصاب به محتسب گفت که دیگر به وی برای گربه‌اش گوشت نخواهد داد. شخص محتسب پاسخ داد: من قبل از این‌که پیش تو بیایم، گربه خود را اخراج کردم و طمع خود را از تو بریدم (ابن‌اخوه، ۱۴۰۸: ۵۹).

غزالی پس از نقل همین جریان و تأکید بر لزوم کم کردن علایق توسط محتسب می‌نویسد: «پس هر که طمع از خلق نبرد، حسبت نتواند کرد و هر که خواهد که دل‌های مردمان بر او خوش باشد و زبان‌های ایشان به ثنای او روان، حسبت میسر او نشود» (غزالی، ۱۳۶۶: ۷۲۱/۲).

در واقع می‌توان گفت حسبه‌نویسان برای صیانت ضابط قانون و شخص محتسب در مقابل پیشنهادهای منفعت‌طلبانه، به یک بازدارنده درونی عطف توجه کرده‌اند؛ یعنی به جای توصیه حاکم به بهبودسازی کیفی معیشت محتسب، به خود وی توصیه می‌کنند تا با کم کردن توقعات و تقویت روحیه غنا و قناعت، خود را در مقابل پیشنهادهای سودجویانه مقاوم سازد و الا در صورت غفلت از این عامل درونی، تأمین حداکثری معاش مجری قانون، نمی‌تواند صیانت وی در مقابل این پیشنهادهای را تضمین کند.

کاربست اصل غنا و بی‌نیازی در سازمان‌های پیشرفته پلیسی در عصر جدید را می‌توان در قالب پرهیز از رویکرد منفعت‌طلبانه در تعامل با جامعه و حرکت به سمت عدالت‌محوری لحاظ کرد. بنا بر یک اصل کلی، رفتار پلیس با جامعه باید منصفانه و بی‌طرفانه باشد و از جمله دغدغه‌های مهم در مدیریت جاری پلیسی، توزیع خدمات به نحوی است که تمامی اقشار و گروه‌های اجتماعی به نحو عادلانه از آن برخوردار شوند (Rosenbaum, 1994: 7). در جامعه، پیوسته گروه‌هایی وجود دارند که به جهت جایگاه

نازل‌تر اجتماعی خود، احساس می‌کنند که سازمان پلیس با افشار و گروه‌های دست‌بالا با مدارای بیشتری برخورد می‌کند و آن گروه‌ها هستند که زیر چتر حمایتی پلیس قرار دارند. برای مثال، در تحقیقی در مورد عوامل وقوع و تشدید جرم در محلات فقیرنشین برخی شهرهای بزرگ مانند نیویورک، مشخص شده است که عقاید منفی در مورد رفتار پلیس با فرهنگ زورگویانه در محلات فقیر ارتباط دارد و طرز تلقی شهروندان نسبت به مشروعیت پلیس و عدالت، بر تمایل آن‌ها برای گزارش جرایم، همکاری برای تفحصات و کمک به حل مسائل مشترک، تأثیر مستقیم دارد (ربانی، ۱۳۸۹: ۸۸۷).

تأکید بر نقش عدم منفعت‌محوری در عادلانه کردن توزیع خدمات در سازمان پلیس را می‌توان این‌گونه توجیه کرد که ماهیت اقتدار به گونه‌ای است که این قابلیت را دارد تا به ابزاری برای تأمین منافع صاحبان قدرت درآید و ملاحظه سیر تاریخی مدیریت پلیسی از جوامع سنتی به جوامع مدرن نیز شاهدهی بر این مدعاست. گاه ادوار مختلف مدیریت پلیسی به سه دوره سیاسی، پیشرو و جامعه‌گرا تقسیم می‌شود و بیان می‌شود که پلیس در دوره سیاسی، قوه سرکوب‌گر و قاهره‌ای است که صرفاً عامل حفظ منافع طبقه مسلط است؛ در دوره پیشرو، هدف، مقابله با جرم و تبهکاران و کسانی است که امنیت عمومی را به خطر می‌اندازند؛ و در دوره سوم که دوره جامعه‌محوری است، پلیس به دنبال مشارکت‌دهی مردم از طریق رعایت هنجارها و پاسداشت ارزش‌های اجتماعی است (نیازی، ۱۳۹۳: ۳).

عدالت‌محوری و فاصله‌گرفتن از منفعت‌محوری و داشتن دید یکسان به تمامی افشار توسط سازمان پلیس باعث جلب مشارکت عمومی و افزایش سرمایه اجتماعی این سازمان خواهد شد. در مقابل، منفعت‌محوری در تعامل با دیگران، سازمان پلیس را دچار نوعی تبعیض کرده، از اعتماد عمومی به سازمان و انگیزه آن برای مشارکت با پلیس خواهد کاست.

التزام عملی به قوانین

از جمله اموری که اندیشمندان اسلامی به شخص محتسب به عنوان ضابط اصلی اجرای معروف و منع از منکر توصیه می‌کردند، این بود که شخص محتسب در قدم اول باید خود

به معروف پاینده باشد و از منکر اجتناب ورزد تا توصیه و نهی وی تأثیرگذار باشد و در پیشگیری از جرم، مؤثر افتد. برای مثال، فقهای شیعی در آثار خود، امر به معروف و ناهی از منکر را برای تأثیرگذاری بیشتر، به انجام واجبات و خویشتن‌داری از ارتکاب منکرات توصیه می‌کردند؛ کما این که شیخ طوسی در *النهایه* پس از آن که بیان می‌کند امر به معروف و نهی از منکر باید به دست و زبان باشد، می‌نویسد: «اما امر به معروف با دست، این است که شخص امر به معروف، خود معروف را انجام دهد و از منکر اجتناب ورزد به نحوی که مردم به او تأسی کنند (شیخ طوسی، ۱۴۰۰: ۲۹۹)؛ و یا صاحب جواهر در فصل سوّم کتاب امر به معروف *جواهر الکلام* با بیان این اصل که مداوای نفوس از مداوای بدن‌ها سخت‌تر است (طبّ النفوس اشد من طبّ الابدان) بیان می‌کند که از جمله بزرگ‌ترین، عالی‌ترین و تأثیرگذارترین مصادیق امر به معروف و نهی از منکر خصوصاً در مورد رهبران دینی این است که شخص امر به معروف و ناهی از منکر، خود لباس معروف واجب و مستحبّ را بر تن کند و لباس منکر حرام و مکروه را از تن در آورد و نفس خود را با اخلاق کریمه کامل کرده و آن را از اخلاق ذمیمه بیالاید و این خود بهترین وسیله برای انجام معروف و ترک منکر توسط مردم است (نجفی، بی‌تا: ۳۸۲/۲۱). به همین دلیل، این امر مهم از نگاه حسیبه‌نویسان نیز مغفول نمانده و ابن‌اخوه در باب ۵۳ کتاب خود که به آداب و اخلاق شخص محتسب پرداخته، «عمل به دانسته‌ها» را به عنوان یکی از شرایط مهم محتسب ذکر کرده، می‌نویسد:

اولین چیزی که بر شخص محتسب واجب است، این است که خود به آنچه می‌داند، عمل کند و حرفش مخالف قولش نباشد؛ چراکه خداوند در قرآن کریم در ذمّ بنی‌اسرائیل گفته است: «ایا مردم را به نیکی امر کرده و خود را فراموش می‌کنید؟» و نبی اکرم ﷺ فرموده است زمانی که به معراج رفتم، گروهی را دیدم که لب‌های آن‌ها چیده می‌شود؛ از جبرائیل پرسیم این‌ها چه افرادی هستند، پاسخ داد اینان ناصحانی از امتّ تواند که مردم را به برّ و نیکی امر می‌کنند، اما خود را فراموش می‌کنند (ابن‌اخوه، ۱۴۰۸: ۵۶-۵۷).

ابن رشد نیز با تأکید بر این مسأله می‌نویسد:

«امر محتسب به چیزی که خود عمل نمی‌کند و نهی او از چیزی که از آن اجتناب نمی‌کند، قبیح است؛ و غالباً باعث اغراء و واداشتن مردم به عدم امتثال می‌شود و بلکه باعث استهزا و به سخره گرفتن شخص محتسب می‌شود (قرنی، ۱۴۱۵: ۱۱۷/۱).

از این رو، اخلاق‌مداری در تعامل شخص مجری قانون با مردم، ایجاب می‌کند که در درجه اول، وی تابع قوانین باشد و در مقابل مردم به تخطی از قانون اقدام نکند؛ و از منکرات بری باشد تا قول و نهی او بازدارندگی بیشتری داشته باشد.

نتیجه‌گیری

با مرور آثار حسبه‌نویسان می‌توان برخی توصیه‌های اخلاقی را مشاهده کرد که به شخص محتسب به عنوان مجری قانون شرع توصیه شده است؛ اصولی همچون پایبندی به قانون، صلابت و قاطعیت در اجرای قانون، عدم تبعیض در اجرای قانون و مهرورزی معقولانه با متخلفان از قانون، از جمله این اصول هستند. اگر سازمان پلیس در جوامع کنونی را عهده‌دار بخشی از وظایف نظام حسبه در ادوار گذشته بدانیم، آن‌گاه می‌توانیم از این توصیه‌ها در حوزه تعامل سازمان پلیس و متولیان امر نظم و امنیت عمومی با جامعه نیز استفاده کرده، آن‌ها را به عنوان اصولی در اخلاق انتظامی توصیه کنیم. با این حال، چالشی که در این زمینه به چشم می‌خورد، عدم امکان اجرای همزمان این اصول در برخی موارد است؛ برای مثال، چگونه می‌توان اصل قاطعیت در اجرای قانون را با اصل مهرورزی نسبت به مجرمان جمع کرد؟ برای حل چنین تعارضاتی در قدم اول باید تبیین درستی از معنای این اصول در حوزه مورد بحث، یعنی تعامل پلیس و جامعه، به دست داد؛ برای مثال، در نوشتار حاضر اشاره شد که باید بین صلابت در اجرای قانون و اعمال خشونت رفتاری و کلامی با متخلفان و مجرمان فرق گذاشت. مجری قانون در عین صلابت در اعمال قانون باید از هرگونه رفتار و گفتاری که دربردارنده نوعی اهانت و تحقیر شخصیت نسبت به متهم یا مجرم باشد، خودداری کند؛ ضمن این‌که این مهرورزی در مورد مجرمان عادی می‌تواند معنای وسیع‌تری یابد و به اغماض هوشمندانه منتهی شود. علاوه بر تبیین مفهومی، حلّ تراحمات

اخلاقی در مقام اجرا نیازمند وجود فراست در مجری قانون در تشخیص مورد است. این اختیار باید به پلیس داده شود که با لحاظ اصول عام اخلاقی این حوزه و آگاهی لازم از جزئیات مورد خاص، در هر مورد دست به ارزیابی زده، مشخص کند که کدام اصل در صورت اجرا بستر مناسب‌تری را برای تحقق اهدافی که برای این سازمان تعریف شده، فراهم می‌کند. در مدیریت مدرن پلیسی از این قابلیت به عنوان اصل «آگاهی از وظایف و توازن بین آن‌ها» یاد می‌شود (Seumas Miller, 2005: 80-81). در رویکرد سنتی به پلیس، این سازمان تنها مجری قانون بود؛ اما در رویکرد جدید، این امکان به پلیس داده می‌شود که با بررسی دقیق موضوع، بهترین روش را برای اجرای قانون انتخاب کند. بر این اساس می‌توان گفت که در توازن بین وظایف پلیسی، در کنار اعمال قاطعانه قانون، اعمال مهربورزی در برخورد با مجرمان و متخلفان و عدالت‌محوری در خدمات‌دهی به تمامی اقشار و گروه‌های اجتماعی نیز باید به عنوان یکی از گزینه‌های مورد انتخاب توسط پلیس جامعه‌محور پیوسته لحاظ شود و نباید در این سازمان به اصل برخورد با مجرمان به عنوان اصل حاکم در این حوزه نگریسته شود؛ البته تشخیص موضوع، محتاج بصیرتی است که پلیس در جهت دستیابی به آن، هم‌خویش را باید به کار گیرد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

۱. نهج البلاغه (۱۴۱۴)، گردآوری: سید رضی، انتشارات هجرت، قم.
۲. ابن اثیر، مبارک بن محمد (۱۳۶۴)، *النهاية في غريب الحديث*، مؤسسه اسماعیلیان، قم.
۳. بیانلو، یوسف؛ حسین قدرتی، محمدحسین حسینی، و مریم بیات (۱۳۹۰)، «بررسی تطبیقی سرقت‌های ایستگاهی و غیرایستگاهی شهرهای استان زنجان در سال‌های ۱۳۸۶ و ۱۳۸۷»، فصلنامه دانش انتظامی، دانشگاه علوم انتظامی، تهران.
۴. توجّهی، عبدالله؛ و علی حسین نجفی ابرندآبادی (۱۳۸۷)، «بزه‌دیده‌شناسی و مشکل بزه‌دیدگی‌های گزارش‌نشده»، فصلنامه دانش انتظامی، شماره ۱۳، دانشگاه علوم انتظامی، تهران.
۵. جوهری، ابونصر اسماعیل بن حماد (۱۴۰۷)، *صحاح اللغة*، دار الملائین، بیروت.
۶. ربانی، رسول؛ مهدی ادیبی، و رضا طاهری (۱۳۸۹)، «تبیین جامعه‌شناختی عوامل مؤثر بر نقش و حضور نیروی انتظامی در ایجاد احساس امنیت در بین شهروندان اصفهان در سال ۱۳۸۸»، فصلنامه دانش انتظامی، شماره ۴۸، سال دوازدهم، شماره دوم.
۷. رفیعی، حسن‌رضا (۱۳۸۰)، *امور انتظامی در نظام حسبه اسلامی*، دانشگاه علوم انتظامی، تهران.
۸. زبیدی، مرتضی (۱۴۱۴)، *تاج العروس*، دارالفکر و النشر، بیروت.
۹. شجاعی زند، علی‌رضا (۱۳۷۶)، *مشروعیت دینی دولت و اقتدار سیاسی دین*، مؤسسه فرهنگی انتشاراتی تبیان، تهران.
۱۰. شیخ طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن (۱۴۰۰)، *النهاية في مجرد الفقه و الفتاوى*، دار الکتب العربی، بیروت.
۱۱. صرامی، سیف‌الله (۱۳۷۷) *حسبه یک نهاد حکومتی*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۱۲. غزالی، ابوحامد محمد (۱۳۶۶)، *احیاء علوم الدین*، ترجمه: مؤیدالدین محمد خوارزمی، انتشارات علمی فرهنگی، تهران.
۱۳. فاضل لنگرانی، محمد (۱۴۲۶)، *رسالة توضیح المسائل*، بی‌نا، قم.

۱۴. فراء، ابی‌علی محمد بن الحسین (۱۴۰۶)، *أحكام السلطانية*، مکتب الاعلام الاسلامی، قم.
۱۵. ابن‌اخوه قرشی، محمد بن محمد بن احمد (۱۴۰۸)، *معالم القرية فی احکام الحسبه*، مکتب الاعلام اسلامي، قم.
۱۶. قرنی، علی بن حسن (۱۴۱۵)، *الحسبة فی الماضي والحاضر*، مکتبۃ الرشید، ریاض.
۱۷. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳)، *بحار الأنوار*، مؤسسه الوفا، بیروت، چاپ دوم.
۱۸. مطهری، مرتضی (۱۳۹۵)، *مجموعه آثار*، ج ۲۰، انتشارات صدرا، تهران.
۱۹. معاونت اجتماعی ناجا (۱۳۸۵)، *سیمای تحوّل نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران*، انتشارات نیروی انتظامی، تهران.
۲۰. نجفی، محمدحسن (بی‌تا)، *جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام*، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۲۱. نیازی، محسن؛ و الهام شفائی مقدم (۱۳۹۳)، «اعتماد به پلیس: بررسی عوامل مؤثر بر اعتماد شهروندان به پلیس (مورد مطالعه: شهرستان کاشان)»، فصلنامه دانش انتظامی، سال شانزدهم، شماره ۲ دانشگاه علوم انتظامی، تهران.
۲۲. همّتی، رضا، (۱۳۸۶)، «پلیس جامعه‌محور و نقش آن در کاهش احساس ناامنی»، فصلنامه دانش انتظامی، شماره ۳۵، دانشگاه علوم انتظامی، تهران.
۲۳. یارارشدی، علی؛ وحید ملکی، و سارا نیکبخت فینی (۱۳۹۱)، «نقش حقوق شهروندی بر عملکرد پلیس در کشف جرایم (مطالعه موردی فرماندهی انتظامی استان قم)»، فصلنامه دانش انتظامی، شماره ۵۷، دانشگاه علوم انتظامی، تهران.
24. Rosenbaum, Dennis P. (1994), **The Challenge of Community Policing: Testing the Promises**, US: Sage Publication.
25. Miller. Seumas; Ed (2005), **Police Ethics**, UK: Ashgate Publishing.